

دکتر عبدالحسین زرین کوب

استاد دانشگاه

در باب ادب و تقدیر صوفیه

تصوف که از مشرب ذوق والهام و منبع کشف و اشراق سرچشمه می گیرد البته با شعر و شاعری که نیز از همین لطیفه نهانی بر می خیزد مناسبت تمام دارد معذک متصوفه در اوائل احوال چندان رغبت بشعر و شاعری نشان نداده اند . درست است که اشعاری بیعضی از قدماء صوفیه مثل ذوالنون مصری و یحیی بن معاذ رازی و امثال آنها نسبت داده اند اما اینگونه اشعار نه از طرق دیگر غیر از نقل صوفیه رسیده است و نه معانی خاص متصوفه در آنها آنگونه است که از رواج شعر در بین قدماء صوفیه حکایت کند. خاصه که کسانی مثل یوسف بن حسین رازی که از سماع شعر بیشتر از سماع قرآن متأثر میشده اند بالحدود ندقه منسوب و متهم بوده اند^۱.

از اشعار منسوب بصوفیه آنچه جنبه مناجات یا موعظه دارد در واقع چندان ، صوفیانه نیست و نمونه اشعار قدیم صوفیه را باید در شعر منسوب بحلاج جست که او هم بزندقه و الحاد منسوبست و حقیقت حالش نیز درست روشن نیست. در صورتیکه صوفیه معتدل ، در آغاز این کار، چندان بشعر اظهار علاقه نمی کرده اند . حتی از زهد و تقشف خواندن قرآن بالحن و شنیدن قصاید و اشعار را چنانکه حروف از حد آن تجاوز کرده است کراهیت داشته اند^۲، و از جاهائی که قرآن را با آواز می خوانده اند یا کسانی که قصاید و اشعار انشاد می کرده اند احترامی نداده اند و اینهمه از غایت زهد و تنسک بوده است که تجاوز از حدود ظواهر شریعت را روا نمی دیده اند .

در واقع تصوف در آغاز حال يك نوع زهد و تقشف بود و بعدها نیز آراء فرق و نحل

۱- احیاء العلوم ج ۲ ص ۲۶۵ و تلبیس ابلیس ص ۶۴

۲- کشف المحجوب ص ۵۳۸

اسلامی و متکلمین و غلاة و اصحاب تأویل بمراتب بیش از تعالیم فلاسفه اسکندریه و ثنویه ایران و برهمنیه هند در تحول آراء آنها مؤثر افتاد. بهر حال آنچه در آن جای تردید نیست اینست که تصوف مسلمین دنباله زهد و ریاضت عبّاد و نساک قرن اول و دوم هجری بود و بیشتر بر رعایت موازین و سنن شرعی اتکا داشت.

همان شعار تصوف خود جهت زهد و ریاضت بود. پشمینه پوشی شیوه انبیا و شعار اولیاء بشمار می آمد.^۱ از روایات برمی آید که عیسی مسیح و یحیی پشمینه پوشی گزیده بودند. ائمه و زهاد و اهل خیر از مسلمین نیز اکثر در لباس صوف بودند و آنرا نشانه ترك و تجرّد تلقی می کردند. حضرت جعفر صادق در زیر جامه خز که «برای خلق می پوشید» پلاس پشمین بر تن می کرد «برای حق جل ثناء»^۲ و عبدالله بن معاویه از اولاد جعفر بن ابی طالب وقتی بریزیدن ولید اموی خروج می کرد صوف پوشید تا خود را بسیمای اهل خیر در آورد.^۳ و در صومعه ها و دیرهای راهبان نصاری نیز لباس صوف علامت ترك و انقطاع بشمار می آمد و بهمین جهت بود که پشمینه پوشی يك قسم نصرا نیت تلقی میشد.^۴ در حقیقت صوفیه توبه و ریاضت را اساس معرفت و طریقت می شمردند و تجاوز از حدود شریعت را روا نمی داشتند. قدماء آنها مخصوصاً در زهد و ریاضت قدم راسخ داشتند. داستان ابراهیم ادهم و ذوالنون مصری عالی ترین مراحل زهد و تجرید را بیان می کند. بشر حافی چنانکه مشهورست از زهد و ورع «هرگز کفش و پایی افزا رپایی نکرد» تا بساط حق را بیای نیالوده باشد.^۵ شقیق بلخی صاحب رای و حدیث بود و چون بطریقت گرائید توبه کرد و دست از همه چیز برداشت تا در غزای کفار شهید شد.^۶ از زهد و ریاضت اکثر قدماء صوفیه داستانهای شگفت نقل کرده اند که از آنها لامحاله این برمی آید که در رعایت حدود ظاهر اصرار داشته اند، چنانکه ابو عمرو زجاجی سی سال مجاور کعبه بود و در همه این مدت قضاء حاجت را از حدود حرم که کمینه يك فرسخ بود خارج میشد. ابراهیم ادهم در حالت بیماری در یک شب بیش از هفتاد بار تجدید وضو کرد و هر دفعه دو رکعت نماز گزارد. بعلاوه مشایخ مزبور اکثر با آداب مذهب و علوم شریعت آشنائی داشته اند و رعایت

۳- مقاتل الطالین ص ۶۶

۵- کامل این اثیر حوادث سال ۱۹۴

۲- شرح تعرف ج ۱ ص ۵۲

۴- اسرار التوحید ص ۱۵-۱۴

۱- اللع ص ۲۱

۴- عقد الفرید ج ۳ ص ۴۴

۶- عوارف المعارف باب ۳۵

ظاهر را توصیه می کرده‌اند. یحیی بن معاذ رازی بر آئین شریعت و عظمی می کرد و حارث محاسبی با طریقه متکلمان آشنائی تمام داشت. قدماء صوفیه در زهد و تجرید و مسائل مذهب و کلام کتبی تألیف کرده‌اند که در الفهرست نام بسیاری از آنها ذکر شده است^۱ و امام غزالی بتصریح خود از مطالعه آنها راه بشحقیق و عرفان یافته است^۲. بشر حافی کتاب الزهد داشته و حارث محاسبی کتاب الرعایه را نوشته است، با کتب دیگر. از یحیی ابن معاذ کتاب المرید بن را نام برده‌اند و بسهل نستری کتبی چون دقائق المحبین یا مواعظ العارفين و جوابات اهل الیقین، نسبت کرده‌اند. در همه این کتب مواجید صوفیه با معارف دینی منطبق و موافق بوده است. در ادوار بعد نیز غالباً مشایخ صوفیه با علم و دین پیوند استوار داشته‌اند و سلوک بر مناهج سنت و متابعت از قواعد شریعت را مایه کمال می‌شمرده‌اند.

هر چند این شیوه نزد همه فرق این قوم مطرد نبود. خاصه در عراق که هم از آغاز رواج تصوف با اهواء و آراء ملل و نحل شتی اصطکاک یافت و تعالیم و عقاید متکلمین و فلاسفه و اصحاب تأویل رفته رفته در اذهان ساده قوم که نساك و زهاد بودند تأثیر کرد و بعضی افکار از نسخ آراء مبتدعه و غلاة و زنادقه را در بین آنها رائج کرد و اندك اندك شطحیات غریبه در اقوال آنها پدید آمد. بعضی از آنها مثل حلاج دعاوی بزرگ و نامفهوم کردند، برخی مثل شبلی در جواز سماع سخن راندند^۳ و بعضی مثل جنید و محمد ابن فضل از حج ظاهر انتقاد نمودند^۴. نسبت بعلم و فقه و حدیث نیز رفته رفته سخنان تازه در میان آمد و کسانی از «حدثنی قلبی عن ربی»^۵ و «امسیت کردیا و اصبحت عربیا»^۶ سخن راندند و این تحولات که اندك اندك در افکار متصوفه روی نمود تصوف را که در آغاز حال از زهد و انقطاع و حدیث و قرآن و سنت آغاز شده بود بدوق و کشف و الهام و اشراق نزدیک کرد و با شعر و خیال که در مبادی احوال با آن چندان مناسبت نداشت الفت و پیوند تمام داد.

این تحول و تغییر تا اواخر قرن پنجم در خراسان چندان نفوذ نکرده بود و بیشتر

۱ - رك الفهرست چاپ مصر ۲ - المنقذ من الضلال چاپ مصر ص ۲۶ ۳ - كشف
المعجوب ص ۵۲۸ ۴ - ایضاً ص ۴۲۳ و ۴۲۵ ۵ - اسرار التوحید ۶ - رك :
شد الازار حواشی مرحوم قزوینی .

در عراق و بلاد مجاور بود در بغداد مقارن این اوقات از در دیوار نغمه شعر و ادب بلند بود و همه طبقات از فلاسفه و اخوان صفا تا اصحاب حدیث و تفسیر با شعر و ادب سروکار داشتند و در مجالس و امالی فقها و محدثین توجه بشعر محسوس بود ناچار صوفیه نیز در بیان افکار و آراء خویش بشعر توسل کردند چنانکه در اشعار منسوب بسهل بن عبدالله تستری و جنید و شبلی و ابوالحسین نوری یاره از مبادی صوفیه مجال بیان یافت و حلاج شعر را برای بیان دعاوی و شطحیات خود بکار برد و اگر چند در صحت انتساب اشعار بعضی از این طبقه متصوفه، جای تردید هست لیکن محیط عراق درین دوره جهت ظهور و رواج شعر صوفیانه نامناسب نبوده است.

اما در خراسان اینگونه انحرافات و افراطها بزودی راه نیافت. قدرت فقهاء و استیلاء ظاهریان، خاصه که سلاطین غزنوی و سلجوقی نیز خود از آنجماعت پیروی می کردند، آنها را در حدود ظواهر شرع کرها و طوعاً نکه میداشت. از این رو مقالات افراطی و شطحیات صوفیه را در آنجا بازار نبود. ابوالحسن خرقانی طریقه زهد و انزوا می ورزید و امام ابوالقاسم قشیری از ائمه حدیث بشمار می آمد. با یزید بسطامی نیز بزهد و ریاضت قائل بود و نسبت شطحیاتی از قبیل عبارت سبحانی ما اعظم شانی را باو محل تردید می دانند^۱. آنچه در باب ابوسعید هم در «حالات و سخنان» و «اسرار التوحید» از افراط و انحراف آمده است، اگر بتوان قطعیت و صحت آن را مسلم دانست، امری استثنائی است و از خود آن دو کتاب نیز برمی آید که باین تندروها و افراط کاریهای او نه صوفیه خراسان موافقت داشته اند و نه اهل ظاهر، چنانکه قاضی صاعد و ابوبکر محشاد در صدد برآمدند بر خون او محضر نویسند و ابوالقاسم قشیری صوفی و امام خراسان در بسیاری از سخنان او بی چشم انکار می دید و قاضی سیفی در سرخس جهت کشتن او کوشش کرد که از پیش رفت و خود بداس روستائی کشته آمد^۲.

بهر حال صوفیه خراسان، لامجاله در آغاز امر و قبل از نفاق کار ملامتیه و قلندریه، تمسک بشریعت را اصل، تصوف فرار داده بودند، سماع را بنظر مساعد نمی دیدند و رقص و پای-

بازی را بی‌اصل می‌شمرند و «نظاره کردن اندر احداث و صحبت با ایشان را» محظور می‌دانستند در صورتیکه صوفیه بغداد و عراق تا بدین درجه در قید ظواهر نبودند. احمد غزالی در «احداث» جمال حق را مطالعه می‌کرد و عین‌القضاء دعوی‌هایی از جنس دعاوی حلاج داشت. لزوم ترك درس و بحث نیز در اقوال آنان رفته رفته بجائی کشید که بقول غزالی در کیمیای سعادت جماعتی «از اباحتیان و طوافان بی‌حاصل» آنرا بهانه برای ترك آداب و احکام کردند و اندک اندک با ظهور ملائطیه و قلندریه و بعضی از مشایخ افراسی، تصوف هم از علم جدا شد و هم از شرع و بهمین جهت هم اهل زهد و شریعت از صوفیه نفرت کردند و هم اهل علم و معرفت بداهات و بدیده‌انکار نگریستند. و این نیز هر چند کلی و عمومی نبود و بعضی از متصوفه بازیای بند حدود شریعت و علم ظاهر ماندند لیکن تحولی را در تصوف سبب گشت که از آن پیش در خراسان، لامحاله محسوس و مشهود، بنظر نمی‌آمد.

باری تا اوایل قرن پنجم، در خراسان که مولد و موطن زبان دری بود، تصوف اکثر بر مطابقت و متابعت شریعت اتکاء داشت و همین امر سبب بود که صوفیه در کراهیت نسبت بشعر از اهل حدیث پیروی کنند. در واقع هر چند در اسلام ظاهراً منع صریحی از شعر و شاعری در میان نبود لیکن کسانی که بظواهر آیات و احادیث متمسک بودند و بر آن موجب معامله می‌کردند، شعر را مذموم می‌شمرند و از آن اجتناب می‌ورزیدند و بهمین جهت صوفیه خراسان، بجهت تمسک بشریعت یا متابعت از اوضاع زمانه، مدتها کرد شعر و شاعری نمی‌گشتند، الا بنادر، و کسانی مانند ابونصر سراج برای اثبات جواز و حلالت آن خود را ناچار باستناد و استشهاد از اقوال و اخبار رسول می‌دیده‌اند.^۴ از شرح مشبعی که «جویری در باب موارد و اسباب جواز و حرمت شعر نوشته است پیداست که در دوره او هنوز بعضی از مشایخ و صوفیه در جواز سماع شعر تأمل داشته‌اند و حتی گروهی درین باب شنیدن جمله اشعار را حرام می‌دانسته‌اند و گروهی مانند خود هجویری، همین قدمی گفته‌اند که «هر چه شنیدن آن حرام است چون غیبت و بهتان و فواحش و ذم کسی و کلمه کفر بنظم و نثر همه حرام باشد و هر چه شنیدن آن به

نثر حلال است چون حکمت و مواعظ و استدلال اندر آیات خداوند و نظر اندر شواهد حق بنظم هم حلال باشد^۱ و بهر تقدیر اکثر متصوفه این عصر شعری را که متضمن و عطف و تحقیق یا شرع و حکمت نباشد چون غزل و مدح و غیره مذموم می‌شمرده‌اند. و اقدام ابوسعید در نظم یا نقل ابیات و رباعی‌ها در ضمن مجالس خویش، نزد علماء و حتی متصوفه آن عصر با انکار و تعجب تلقی میشد و بیت گفتن او را بر منبر علما و فقها و ائمه خراسان بمثابه گناه بزرگی جلوه می‌دادند و از این جهت پیر مهنه مکررناچار میشد ابیات و اشعاری را که بر منبر خوانده است تأویل کند. و در حقیقت تأویل از ظاهر معانی و مهارتی که ابوسعید و اصحاب او درین کار داشته‌اند سبب شد که صوفیه رفته رفته بتوانند لطیف‌ترین اشعار عاشقانه را در مجالس خویش بخوانند و با آن وجد و خال کنند؛ و امام محمد غزالی نیز باینگونه تأویلات بود که سماع را در بعضی موارد و با بعضی شروط تجویز کرد. می‌نویسد: «سماع مباح است مگر آنکه جهت از حرمت در او باشد مانند سرود فحش و هجاء یا طعن دین چون شعر و روافض که در صحابه گویند اما صوفیان و کسانی که بدوستی حق مشغول و مستغرق باشند و سماع بر آن کنند این ابیات زیان ندارد.

دنباله دارد

۱- کشف المحجوب ص ۵۲۰ - ۵۱۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

میراث گوینو

ترجمه و نگارش دانشمند جلیل سید محمد علی جمالزاده^۲ که قسمت اول آن در شماره دی ماه بچاپ رسید، می‌ماند برای شماره‌های بعد. زیرا درین شماره و شماره بعد داستان «قیصر و ابلیس» به طبع می‌رسد که از رسائل بسیار عمیق و بسیار ارزنده آن جناب است. بچه عضو تو زند بوسه؟ نداند چه کند؟ بر سرفره سلطان چو نشیند درویش.